بازخوانی دلالت آیه مباهله بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب عبقات الانوار

مجید مطهری راد

مرکز حقایق اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

چکیده

از مهمترین ادله افضلیت و امامت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماجرای آیه‌ی مباهله است. از این رو یکی از ادله‌ای که عبد العزیز دهلوی فاضل متعصب اهل تسنن بر آن خدشه وارد نموده است و به زعم باطل خود، دلالت آن را زیر سؤال برده است همین ماجرا و دلالت آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. از این رو علامه گرانقدر میرحامد حسین لکهنوی رحمت الله علیه در کتاب شریف عبقات الانوار به توهمات او پاسخ قاطعی داده است، اما از آنجایی که کتاب عبقات الانوار به زبان فارسی قدیم است و برای برخی خوانندگان خواندن آن سخت و دشوار است، در این مقاله درصدد آن هستیم تا گفتار علامه جلیل القدر را به زبان و بیان فارسی امروزی بازخوانی نماییم تا برای همه افراد قابل فهم و بهره‌وری باشد.

کلید واژه: آیه مباهله، انفسنا، افضلیت، امامت، علامه میرحامد حسین، دهلوی.

سخن عبد العزیز دهلوی

علامه بزرگوار میرحامد حسین لکهنوی در ابتدای بحث سخن عبدالعزیز دعلوی را به طور کامل بیان نموده‌اند که ما نیز آن را با بیان فارسی روان و شیوا بازنویسی می‌کنیم.

دهلوی می‌نویسد:

شیعه اینگونه بر این آیه استدلال کرده است:

هنگامی که آیه «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»(٦١ آل‌عمران)؛ نازل شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از خانه خارج شدند.

مشخص است که مراد از « أَبْنَاءَنَا » حسن و حسین است، و مراد از « أَنْفُسَنَا » حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. و وقتی امیرالمؤمنین نفس پیامبر گردید مشخص می‌شود که معنای نفس حقیقی منظور نیست زیرا محال است امیرالمؤمنین حقیقتا نفس پیامبر باشد [اگر معنای حقیقی مراد باشد دیگر دوییتی بین آن دو نباید باشد در حالی که در خارج مشخص است دو فرد بوده‌اند] بلکه مقصود مساوی بودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله است. از آنجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افضل و اولی بالتصرف است، و هر کسی که با ایشان مساوی باشد افضل و اولی بالتصرف نسبت به دیگران است، پس در نتیجه وی امام است؛ و معنای امام هم افضل و اولی بالتصرف است.

در ابتدا، دهلوی به روش منافقانه ظاهرسازی می‌کند که از محبین و دوستداران اهل بیت علیهم السلام است لذا ادله و استدلال شیعیان را بیان می‌کند اما در ادامه با این توجیه، که نواصب اینگونه اشکال می‌کنند، اکاذیب و اشکالات خود را به مخاطب القاء می‌کند.

اکاذیب و اشکالاتی که دهلوی در ذیل این آیه و استدلال بیان می‌کند عبارت است از:

۱. اکثر علمای شیعه این تقریر و بیان دقیق و روان و منظم را در این آیه درک و بیان نکرده‌اند، پس بر عهده نوشتار بنده است که دلایل بی‌نظم و غیر روان را، به صورت روان و منظم بیان کنم.
۲. از جمله ادله اهل تسنن در مقابل نواصب استدلال به این آیه با بیان مذکور است که شیعه این استدلال را از اهل تسنن گرفته است.

اشکال سوم و چهارم را دهلوی با بیان یک مقدمه این چنین می‌نویسد: علت اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بزرگان را همراه خود بردند و دیگران را نبردند، دو احتمال دارد:

أ) زیرا این بزرگواران در نزد پیامبر عزیز و محترم بودند و هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عزیزانش را با خود همراه کند برای مخالفین اعتماد و وثوق حاصل می‌شود که او حق است؛ چراکه هیچ فرد عاقلی وقتی بداند ادعای دروغی کرده و در نتیجه هلاک می‌شود، عزیزترین افرادش را با خود همراه نمی‌کند.

و این کار پیامبر صلی الله علیه و آله از روی هوای نفس و غرائض نفسانی نبوده است، زیرا پیامبران معصوم از حب نفس هستند، بلکه به خاطر دین و تقوا و صلاح بوده است، لذا همین معانی برای این اشخاص نیز ثابت می‌گردد. این وجه مختار اکثر اهل تسنن و شیعه است.

ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را با خود همراه کرد تا ایشان را در دعا کردن بر علیه کافران نجران کمک کنند تا سریعتر دعای رسول الله صلی الله علیه و آله مستجاب شود. در این صورت نیز آیه بر برتری و علو درجه آنان دلالت دارد.

دهلوی بعد از بیان این دو احتمال و به ظاهر قبول کردن آن‌ها از قول نواصب، اشکالات خود را بیان می‌کند:

۳. علت همراه نمودن این بزرگواران این بوده است که در بین عرب رسم بوده که برای مباهله، اقارب و فرزندان خود را بیاورند. لذا پیامبر مجبور بوده تا از باب الزام، نزدیکان و فرزندان خود را همراه کند.

و دلیل ما بر این حرف این است که انجام این نوع مباهله و قسم خوردن بر فرزند در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشروع نبوده است؛ زیرا اگر مشروع بود حضرت بیان می‌کردند، درحالی‌که در شرع ممنوع است که فرزند را حاضر کنند و بر او قسم بخورند.

٤. در ضمن وجه دوم نیز مخدوش است زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب و کافی است؛ والا که اگر دعای ایشان کافی و مستجاب نباشد نقض غرض است زیرا پیامبران احتیاجی به دیگران ندارند تا با آمین گفتند آنان دعای وی قبول شود؛ و مسئله نابودی نصاری مسئله مهمی نبوده است تا نیاز به امداد و کمک دیگران باشد بلکه مسائل مهم‌تر و سخت‌تری برای آن حضرت بوده است ولی از اهل بیت علیهم السلام کمک نگرفتند.

نکته قابل توجه در کلام دهلوی این است که وی هیچ پاسخی به این دو اشکالی که به ظاهر از نواصب است، نمی‌دهد و فقط می‌گوید اهل تسنن کلام آن‌ها را قلع و قمع کردند.

٥. مراد از «انفسنا» حضرت امیر نیست بلکه خود پیامبر است، و آنچه که علمای شیعه گفته‌اند: «مراد خود پیامبر نمی‌باشد، زیرا صحیح نیست شخصی خودش، خود را دعوت کند»، باطل است زیرا در قدیم اینگونه سخن گفتن مرسوم بوده است.

٦. از آنجایی که کفار هم در صیغه‌ی «ندع» داخل هستند، اگر مصداق «انفسنا» حضرت امیر باشد، در بین کفار چه کسی مصداق انفسنا قرار می‌گیرد؟ پس باید حضرت امیر را در مصداق «ابناءنا» دانست و این هیچ مانعی ندارد زیرا همانگونه که حسن و حسین مجازا فرزند پیامبر هستند نه حقیقتا، حضرت امیر هم مجازا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است.

٧. کلمه‌ی «نفس» به معنای "قریب" و "هم‌نسب" و "هم‌دین" و "هم‌ملت" می‌آید، کما اینکه در آیات قرآن بیان شده است، به عنوان نمونه: «ولا تخرجون أنفسکم من دیارکم» ، «ولا تلمزوا أنفسکم»، «لولا إذ سمعتموه ظنّ المؤمنون والمؤمنات بأنفسهم خیراً»؛ و چون حضرت امیر با پیامبر ارتباط و اتصال نسبی و قرابتی و دامادی دارند و از یک دین و ملت هستند اطلاق انفس بر وی شده است نه به خاطر اینکه با

پیامبر مساوی هستند، پس در اینصورت دیگر نمی‌توان گفت مساوات با پیامبر صلی الله علیه و آله دارند.

۸. اگر حضرت امیر را با پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام صفات مساوی بدانیم، لازم است که حضرت امیر نیز دارای نبوت و رسالت و تمام ویژگی‌های اختصاصی رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. و اجماعا باطل است که حضرت امیر دارای نبوت و رسالت و... باشد. و اگر در بعضی از صفات حضرت امیر با رسول الله مساوی باشند، با مساوی بودن در بعضی از صفات افضلیت و اولی بالتصرف حاصل نمی‌شود.

۹. اگر آیه دلیل بر امامت باشد لازم است که حضرت امیر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز امام باشند، که این نیز به اتفاق باطل و مردود است. و اگر گفته شود حضرت امیر در زمان مشخص، امام هستند، اولا در آیه دلیلی بر این حرف وجود ندارد. ثانیا این ادعا فایده‌ای ندارد، زیرا اهل تسنن نیز می‌گویند حضرت امیر امام است در وقتی از اوقات، یعنی بعد از خلفاء اهل تسنن.

کلام علامه میرحامد حسین رحمة الله علیه در جواب دهلوی

علامه میرحامد حسین رحمة الله علیه تمامی ادعاها و توهمات و اکاذیب عبد العزیز دهلوی را پاسخ کامل و جامع می‌فرمایند.

- **اولین ادعای دهلوی این بود که اکثریت علمای شیعه این تقریر و بیان دقیق و روان و منظم را در این آیه درک و بیان نکرده‌اند.**

پاسخ علامه میرحامد حسین چنین است:

اولا: این سخن بهتان بزرگی نسبت به علمای شیعه است.

ثانیا: یک فرد عاقل و منصف باید به کتاب‌های اهل حق مثل الشافی فی الامامة، احقاق الحق، بحار الانوار، و حق الیقین و... مراجعه کند تا کلام شیعه را ببیند که علمای شیعه چگونه با تحقیق و دقیق استدلال را بیان کرده‌اند، و بعد قضاوت کند.

ثالثا: سخن خود دهلوی دارای تشوش و اضطراب و بهم ریختگی است، زیرا این جمله‌ی او که می‌گوید «اکثریت علمای شیعه این تقریر و بیان دقیق و روان و منظم را در این آیه درک و بیان نکرده‌اند» دلالت دارد بر اینکه بعضی از علمای شیعه این تقریر را درک و بیان کرده‌اند؛ اما از طرفی می‌گوید «بر عهده نوشتار بنده است که دلایل بی‌نظم و غیر روان را به صورت روان و منظم بیان کنم» این سخن دلالت دارد که این حرف مختص دهلوی است و حتی هیچ یک از علمای مخالف نیز این تقریر و بیان را نگفته است.

در نتیجه بر مخاطب محقق واضح است که این تقریر که بیان کرده است تقریر شیعه و اهل حق است و دهلوی هرگز کاری بر روی آن انجام نداده است.

- **دیگر شبهه دهلوی این بود که همراهی اهل بیت علیهم اسلام از باب افضلیت آنان نبوده است.**

علامه افضلیت اهل بیت علیهم السلام را در چند مرحله بیان می‌کنند:

(۱) اهل کساء محبوب‌ترین خلایق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

از آنجا که این افراد در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌ترین و عزیزترین خلق هستند حضرت ایشان را با خود همراه کردند، زیرا اگر فرد یا افراد دیگری، محبوب‌تر و عزیزتر در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، چرا آن‌ها را نیاوردند؟

(۲) اعتراف علمای عامه به دلالت آیه مباهله بر افضلیت اصحاب کساء

أ. کلام سمهودی و زمخشری

نورالدین سمهودی در جواهر العقدین چنین می‌نویسد:

«وكذا ألحقوا به في قصة المباهلة المشار اليها بقوله تعالى: «فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم» الآية، فغدا صلى الله عليه و آله و سلم محتضنة الحسين، آخذا بيد الحسن و فاطمة تمشي خلفه و علي خلفها، و هؤلاء هم أهل الكساء، فهم المراد من الآيتين، مع أن الداعي على المباهلة، إظهار الكاذب في تلك الخصومة، و هو أمر يختص به صلى الله عليه و آله و سلم و بمن يكاذبه، فألحق

أهل الكساء [به] لما سبق؛ لأنه آكد في الدلالة على ثقته بحاله و استيقانه بصدقه، حيث اجترأ على تعريض أعزّته و أفلاذ كبده و أحب الناس [إليه] لذلك، و لم يقتصر على تعريض نفسه، و على ثقته بكذب خصمه، حتى يهلك خصمه مع أحبته و أعزته هلاك الاستيصال إن تمت المباهلة. و خصّ الأبناء؛ **لأنهم أعز الأهل** و عادة الشجيع أن يفديهم بنفسه و يقاتل دونهم حتى يقتل، و لذا كانوا يسوقون الظعائن في الحروب مع أنفسهم لتمنعهم من الهرب، و يسمون الذابين عنها حماة الحقايق، و قدمهم في الذكر على الأنفس، لينبّه على إنافة منزلتهم، و إيذانا بأنهم مقدمون على الأنفس مفدون بها.

قال في الكشاف: "لا دليل أقوى من هذا على فضل أصحاب الكساء.»[1]

ب. كلام ابن حجر

ابن حجر عسقلانی در شرح قصیده همزیه گفته است:

«دليل الاول: -اعنى السيادة من حيث النسب الذى هو اشرف الانساب- آية المباهلة. قال بعض محققى المفسرين فيها: لا دليل اقوى من هذا على فضل على و فاطمة و ابنيهما.»[2]

از این عبارت‌ها مشخص می‌شود که اهل بیت علیهم السلام محبوب‌ترین مردم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و و از زبان علمای اهل تسنن نیز ثابت می‌کنیم که افضل، امام است و وقتی امامت امیرالمؤمنین و حسنین ثابت گردید مشخص می‌شود که خلافت دیگران عین ظلم و دشمنی است.

(۳) روایتی در دلالت آیه مباهله بر افضلیت اهل کساء نزد باری تعالی

یکی دیگر از ادله‌ای که ثابت می‌کند حضور و همراهی اهل بیت علیهم السلام به خاطر افضلیت آنان بوده است روایتی است که سید علی همدانی در مودة القربی بیان کرده است:

---

۱. جواهر العقدين: الجزء الثانى من القسم الاول: ۱۲۸؛ الكاشف: ۱/ ٥٦٦.

۲. المنح المكية فى شرح الهمزية: ٥٣٩.

«عن ابی ریاح مولی اُم سلمة رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم: لو علم الله تعالی اَنَّ فی الارض عبادا اکرم من علی و فاطمة و الحسن و الحسین، لاَمرنی اَن اباهل بهم، ولکن اَمرنی بالمباهلة مع هؤلاء و هم اَفضل الخلق، فغلبت بهم الیهود و النصاری»[3]

از این روایت کاملا مشخص می‌شود که اهل بیت علیهم السلام افضل و اکرم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، پس افضلیت حضرت امیر از خلفاء ثابت گردید.

جعل حدیث در ماجرای مباهله

اهل تسنن با دیدن دلالت صریح و واضح آیه مباهله بر افضلیت و محبوبیت همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی عجیب و غریب را جعل نموده و خلفاء سه گانه و فرزندانشان را داخل در آن کرده‌اند:

«عن جعفر بن محمد، عن ابیه فی هذه الآیة «فقل تعالوا ندْعُ أبناءنا وأبناءکم ونساءنا ونساءکم وأنفسنا وأنفسکم» قال: فجاء بأَبی بکر و ولده، و بعمر و ولده، و بعثمان و ولده، و بعلی و ولده.»[4]

دهلوی در بعضی از کتب خود نسبت به جعل حدیث در مقابل ماجرای مباهله واکنش نشان داده است و به جعلی بودن این حدیث اعتراف کرده است و حتی تعجب می‌کند که چرا برای اینکه این حدیث را مورد اعتماد نشان دهند آن را به امام صادق علیه السلام نسبت داده‌اند و به آن حضرت که ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله است افتراء زده‌اند، و باز چیزی که تعجب او را بیشتر می‌کند این است که آن را بر اساس ترتیب خلافت مورد مقبول در نزد اهل تسنن ذکر کرده‌اند؛ که این مطلب جعلی و وضعی و غریب بودن این حدیث را ثابت می‌کند.[5]

---

۳. المودة فی القربی: مخطوط- برگ۷، مطبوع در مجله تراثنا، شماره ۱۱۱-۱۱۲: ۲۷۹.

٤. کنز العمال: ۲/ ۳۷۹ ح٤۳۰٦.

٥. متأسفانه نام این کتاب در عبقات ذکر نشده است، و ما نیز بر آن دست نیافتیم.

علامه میرحامد حسین رحمت الله علیه بعد از جعل حدیث و اظهار تأسف دهلوی می‌فرمایند: اگر چه برخی از اهل تسنن از روایت کردن این حدیث جعلی، غرق در شرم و ناراحتی می‌شوند و به بطلان آن اعتراف می‌کنند، اما اگر نسبت به آن بی‌باکی کنند و وقاحت و جسارت نمایند و مدعی صحت آن شوند تنها پاسخی که به آن‌ها می‌دهیم چنین است: «فقل تعالوا ندْعُ أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة اللهَّ على الكاذبين»

تشکیک فخر رازی نسبت به حضور امیرالمؤمنین در مباهله

اما آنچه باعث تعجب و سردرد و افسوس است و دل هر مؤمنی را به درد می‌آورد، این کلام فخر رازی است که در نهایت عناد و دشمنی و ناصبیت می‌نویسد: «اما المباهلة، فالاعتراض على وجه الاستدلال بها، اِنا لا نسلم اَنّه دعا عليا، قوله: الاخبار بذلک متظاهرة، قلنا: لا نسلم، فان ابن اسحاق ذكر هذا الخبر فى كتابه و لم بذكر عليا رضى الله عنه.»[٦]

فخر رازی می‌گوید استدلال به این آیه برای امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قبول نداریم چون اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر را همراه خود برده باشند مسلم نیست، زیرا ابن اسحاق این روایت را در کتابش آورده اما اسم حضرت علی علیه السلام را نبرده است.

علامه در جواب فخر رازی می‌نویسند:

چنین انکاری فقط با غضب الهی قابل دفع و رد است زیرا از روی دشمنی و عناد حدیث متواتر و اجماع عترت طاهره و اتفاق علمای فریقین و تصریحات بزرگان فریقین را انکار می‌نماید، و با این روش دیگر هیچ یک از روایات اسلامی قابل اعتماد و استدلال نیست.

در کل باید گفت روایات مستفیضه و متواتره و اخبار فراوان و تصریح مفسرین و معتمدین فریقین بر حضور و همراهی حضرت امیر تأکید دارند، و اعتماد و تکیه کردن به ابن اسحاقی که خود معدن نفاق است نهایت بی‌خردی است.

---

٦. نهاية العقول ٤/ ٥٢٩.

چه کسی انکار و عدم ذکر توسط فردی شاذ و نادر را در مقابل تصریح بزرگان مورد اعتماد و وثاقت فریقین می‌پذیرد؟ نه تنها ابن اسحاق نام حضرت را ذکر نکرده بلکه اگر دیگران نیز این امر را انکار می‌کردند و نام حضرت را ذکر نمی‌کردند، قابل پذیرش نبود زیرا امری مسلم است و دین دارای قواعد و قوانینی است که باید با آن‌ها سنجیده شود و چه بسیار روایاتی که خیلی از محدثین نقل نکرده‌اند، که با این استدلال باید تمام روایات را باطل دانست.

- **عدم تقدم علمای عامه بر علمای شیعه در استدلال به این آیه**

یکی از توهمات دهلوی این بود که شیعه استدلال به این آیه را از اهل تسنن گرفته و ما(عامه) در استدلال به این آیه مقدم هستیم.

علامه در پاسخ به دهلوی، جواب جناب سلطان العلماء در این زمینه را بیان می‌نمایند:

«ای کاش اینکه سنیان در استدلال به این آیه بر شیعیان مقدم هستند را، ثابت می‌کرد! چرا امر بالعکس نباشد که سنیان از ما این استدلال را آموخته باشند؟ بلکه در حقیقت همینگونه است؛ چون جناب امیر علیه السلام در حدیث مناشده که در کتب سنیان بیان شده است، بر اهل شوری استدلال به این آیه فرموده‌اند. ان شاء الله خواهد آمد.

و آنچه در وجه تمسک سنیان به این آیه برای الزام نواصب نوشته، به عینه، وجه تمسک شیعه است؛ چه احتمال اول، یعنی: وجهی که علت حضور اهل بیت علیه السلام در مباهله، به خاطر علو درجه و مقام ایشان در نزد خداوند متعال است، که همین امر موجب محبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با ایشان باشد.

و فخررازی همین تقریر را از جانب شیعه ذکر کرده است. تنها با این تفاوت که در تقریر، تغییر مختصری انجام داده است، و آن تغییر هم بی اصل و فایده است؛ چون آنچه نوشته که "احضار اهل بیت برای این بود که بر ایشان قسم بخورند" اصل و ریشه‌ای ندارد. و این تقریر ردیه بر جمیع نواصب است –که این ناصب از جمله آن‌ها است– ؛ زیرا که آن‌ها فضیلت آن جناب را رأسا انکار می‌کنند و این‌ها انکار فضیلت بر خلفای ثلاثه می‌نمایند.

و چون از آیه مذکور به وجهی که بیان شد استفاده می شود که آن جناب از سایر خلق به مراتب با فضیلت‌تر و برتر بود؛ در نتیجه ملزم کردن سنیان به این آیه درست است.»

ادله تأثیر طلب استجابت دعای اهل کساء در مباهله

یکی دیگر از احتمالات حضور و همراهی اهل بیت علیهم السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که آن‌ها آمین بگویند و دعا کنند، و دعای آنان در اجابت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله تأثیر دارد، و علامه در کشف الحق نیز به آن اشاره کرده و فرموده اند:

«و هذه الآیة من اَدل دلیل علی علو مرتبة امیرالمؤمنین، لأنه تعالی حکم بالمساواة لنفس رسول الله، و أنّه تعالی عینه فی استعانة النبی فی الدعاء.».

همین مطلب نیز از اموری بود که دهلوی -هرچند به زبان نواصب- منکر آن بود، لذا علامه در پاسخ او، ادله تأثیر استجابت دعای اهل کساء را بیان می‌نمایند.

أ. صیغه جمع «نبتهل» دال بر تأثیر دعای اهل کساء

«ثم نبتهل» در آیه صیغه جمع است، و دلالت دارد بر اینکه ابتهال و نفرین مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است بلکه مباهله شامل جمیع اهل بیت علیهم السلام بوده است، پس اگر اهل بیت داخل در استجابت دعا نباشند بیان صیغه جمع لغو و باطل خواهد بود.

ب. روایات اهل تسنن

در کتب اهل تسنن روایاتی بیان شده است که دلالت می‌کند بر اینکه اهل بیت در استجابت دعا تأثیر دارند، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که برای مباهله می‌رفتند به اهل بیت علیهم السلام فرمودند هنگامی که من دعا کردم شما آمین بگویید.

قاضی بیضاوی در تفسیر خود چنین بیان می‌کند:

«فأتوا رسول الله صلّى الله عليه [و آله] و سلّم و قد غدا محتضناً الحسين آخذاً بيد الحسن و فاطمة تمشي خلفه و علي رضي الله عنه خلفها و هو يقول: إذا أنا دعوتُ فأمِّنوا»[۷]

سیوطی نیز در تفسیر خود می‌نویسد:

«وَقد كَانَ رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم خرج وَمَعَهُ عَليّ وَالْحسن وَالْحُسَيْن وَفَاطِمَة فَقَالَ رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم: إِن أَنا دَعَوْت فَأمنُوا»[۸]

ت. اعتراف بزرگان نصاری بر عظمت اصحاب کساء

بیضاوی و زمخشری و دیگر بزرگان اهل تسنن نقل کرده‌اند که بزرگ نصاری گفت من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر دعا کنند کوه از جای خود کنده می‌شود.

«فقال أسقفهم يا معشر النصارى إني لأرى وجوهاً لو سألوا الله تعالى أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله فلا تباهلوا فتهلكوا»[۹]

همانطور که در این روایت مشخص است نصاری معتقد هستند دعای اهل بیت مستجاب است، اما هر دو گروه نواصب به طور کل منکر آن هستند.

- **رسم عرب در لزوم آوردن اقارب و فرزندان برای مباهله و رد آن**

یکی دیگر از شبهات و اشکالاتی که دهلوی مطرح کرده است این شبهه است که پیامبر فرزند و نزدیکان خود را با خود آورد زیرا رسم عرب اینگونه بوده است که برای مباهله نزدیکان و فرزندان خود را با خود می‌آوردند، نه اینکه به خاطر فضیلت و برتری آنان باشد.

---

۷. تفسير البيضاوي = أنوار التنزيل و أسرار التأويل: ۲/ ۲۰.

۸. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ۲/ ۲۳۲.

۹. تفسير البيضاوي = أنوار التنزيل وأسرار التأويل: ۲/ ۲۰؛ الكشاف (تفسير الزمخشرى): ۱/ ٥٦٥.

علامه در جواب می‌نویسند:

اولا: از ناصبیت دهلوی است که به ظاهر اظهار محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نماید اما ظلمات و تشکیکات نواصب را با بیان زیبا و کامل بیان می‌کند و پاسخی نمی‌دهد تا فضیلت حضرت را به طور نامحسوس انکار نماید.

ثانیا: باید توجه داشت که شبهه‌ی مذکور شبهه‌ی سنیان است که با نواصب در آن شریک هستند، بزرگان دهلوی مثل ابن روزبهان همین شبهه را بر علیه علامه حلی رحمة الله علیه مطرح کرده است و نوشته است: «عادت ارباب مباهله همین بوده که در وقت مباهله، اقارب خود را جمع نمایند، و بنابر همین عادت جناب رسالت مآب حضرت امیر علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام را حاضر فرمود»[۱۰]. پس به گفته‌ی دهلوی ابن روزبهان که از اهل تسنن است ناصبی و از نواصب است.

ثالثا: در نهایت باید گفت این سخنی باطل و دروغ است زیرا هیچ یک از مورخین و علمای اسلام چنین مطلبی را بیان نکرده‌اند که آنان اعتقاد داشتند که تا داماد و اولاد حاضر نشوند مباهله صحیح نمی‌شود.

رابعا: به تواتر این مسئله ثابت گردیده است که لازمه‌ی این آیه، افضیلت اهل بیت علیهم السلام است که اگر ادعای شما درست می‌بود، این لازمه معنا نداشت، و اسقف نجران هم نمی‌گفت: «اَری وجوها».

خامسا: اگر حضور داماد و فرزندان شرط بود خداوند متعال می‌فرمود: «ندع اولادنا و اولادکم و اصهارنا و اصهارکم» و دیگر لفظ "ابناءنا" و "نساءنا" لغو و بی‌ثمر می‌بود.

سادسا: هر چند از ظاهر لفظ "نساءنا" برداشت می‌شود که باید همسران پیامبر صلی الله علیه و آله همراه ایشان می‌آمدند، اما چون آن‌ها قابلیت نداشتند نیامدند و فقط فاطمه زهرا سلام الله علیها را رسول خدا صلی الله علیه و آله با خود بردند و از آن‌ها دعوت نکردند، که این خود

---

۱۰. ابطال نهج الباطل – مطبوع ضمن احقاق الحق: ۳/ ۶۲.

نشان از این نکته دارد که ملاک حضور فرزندان و... نبوده است بلکه مقام و جایگاه افراد ملاک بوده است.

سابعا: اگر شرط بر حضور داماد می‌بود، چرا بر فرضی که شما قائل هستید عثمان داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان را با خود نیاوردند؟؟!!

- **معنای مباهله و تأیید آن در شریعت اسلام**

شبهه‌ی دیگری که دهلوی مطرح کرد این بود که این نوع مباهله کردن و قسم خوردن بر فرزند در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشروع نبوده است زیرا اگر مشروع بود حضرت بیان می‌کردند، در حالی که در شرع ممنوع است که فرزند را حاضر کنند و بر او قسم بخورند.

علامه چنین پاسخ می‌دهند:

این نیز سخن مردود و بی‌دلیلی است؛ زیرا در معنای مباهل قسم خوردن به اولاد وجود ندارد، بلکه معنای مباهله چنین است: «دعای بد کردن» و در مذهب و قول هیچ کس قسم خوردن بر فرزندان نیامده است.

در ضمن مباهله تا این لحظه در شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح و شایع است و از ائمه معصومین علیهم السلام روایات فراوانی نقل شده پس دلیل نواصب باطل است، و فضیلت حاصل از این آیه همانطور که علمای شما گفته‌اند از قوی‌ترین ادله است.

- **مباهله رویدادی مهم، و تأثیر آن در آینده اسلام**

شبهه‌ی دیگری که دهلوی مطرح کرده است این شبهه بود که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب و کافی است و الا اگر دعای ایشان کافی و مستجاب نباشد نقض غرض است زیرا پیامبران احتیاجی به دیگران ندارند تا با آمین گفتند آنان دعای وی مقبول شود؛ مسئله نابودی نصاری مسئله مهمی نبوده است تا نیاز به امداد و کمک

دیگران باشد بلکه مسائل مهم‌تر و سخت‌تری برای آن حضرت بوده است ولی از اهل بیت علیهم السلام کمک نگرفتند.

علامه در جواب چنین بیان می‌دارند:

این ادعا نیز حرف سخیف و مردودی است زیرا:

اولا: مسئله بسیار مهمی بوده است زیرا نتیجه‌ی استجابت طرف حق، یا نابودی پیامبر و اسلام و... به طور کامل از روی زمین می‌بود یا نابودی تمام نصاری با همه‌ی خدم و حشم خود بر روی کره‌ی خاکی؛ پس اینکه گفت مسئله مهمی نبود حرف سخیف و بی‌ارزشی است.

ثانیا: کمک و امدادهای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام مانند خورشید وسط روز واضح و آشکار است و بر کسی مخفی نیست، پس معلوم است حضرت از اهل بیت علیهم السلام در موارد دیگر نیز کمک گرفته‌اند. پس وقتی کمک با شمشیر و جنگ در نزد ایشان مطلوب بوده است هرگاه نیاز به کمک در دعا کردن باشد نیز آن حضرت کمک می‌نمایند.

ثالثا: اینکه گفتی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بدون کمک دیگران مستجاب است، موجب کمک نکردن دیگران نمی‌شود، بنا به مبنای خود شما باطل است؛ زیرا طبق ادعای شمای اهل تسنن، حضرت با وجود اینکه نبی بودند در احکام شرعیه نیاز به کمک و مشورت عُمَر داشتند، حتی خداوند متعال نیز در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به کمک عُمر داشته باشد، بر خلاف نظر عمر حکمی نمی‌کردند.

رابعا: به مقتضای آیه‌ی شریفه « إِنَّ اللهَّ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا »[11] لازم است بر آن حضرت صلوات بفرستیم و تسلیم او باشیم، اما این آیه به این معنا نیست که حضرت محتاج صلوات و درود ما باشد و نقض غرض، پیش آید، بلکه چون آن حضرت مستحق رحمت است، دستور به درود و صلوات فرستادن صادر شده است، اما دعای ما به گمان دهلوی عبث است.

---

۱۱. احزاب: ٥٦

خامسا: کمک کردن اهل بیت علیهم السلام به این معنا نیست که اگر آنان دعا نمی‌کردند دعای پیامبر نیز مستجاب نمی‌گردید، بلکه به این معنا است که آنان از باب تأکید و تعجیل در استجابت، کمک کنند؛ زیرا آنان نیز مقرب درگاه الهی هستند و باعث تقویت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گردد.

سادسا: با این استدلال، دهلوی حدیث صحیحی که بیهقی در ذیل آیه تطهیر به عنوان معجزه رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است مبنی بر اینکه چهار چوب در و دیوارها آمین گفتند، نقص بر آن حضرت است و کاری عبث و بیهوده است، العیاذ بالله.

- **امیرالمؤمنین تنها مصداق کلمه "اَنفسنا" در آیه مباهله**

از دیگر اکاذیب دهلوی که پیشتر بیان شد این شبهه است که مراد از «انفسنا» حضرت امیر نیست بلکه خود پیامبر است، و آنچه که علمای شیعه گفته‌اند: «مراد خود پیامبر نیست زیرا صحیح نمی‌باشد شخصی خودش، خود را دعوت کند»، باطل است زیرا در قدیم اینگونه سخن گفتن مرسوم بوده است.

علامه در پاسخ می‌نویسند:

این صحبت به دو وجه مردود و باطل است:

وجه اول: روایات و اقوال علمای اهل تسنن در تعیین مصداق "اَنفسنا"

با مراجعه به کتب علمای اهل تسنن درمی‌یابیم که علما و بزرگان عامه مصداق "اَنفسنا" را بیان نموده‌اند.

أ. روایت سیوطی:

سیوطی که از بزرگان مفسرین اهل تسنن است در کتاب خود «الدر المنثور» می‌نویسد:

«قَالَ جَابر: أَنْفُسنَا وَأَنْفُسكُمْ رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم وَعلي وَأَبْنَاءَنَا الْحسن وَالْحُسَيْن وَنِسَاءَنَا فَاطِمَة»[12].

ب. روایت ثعلبی:

ثعلبی[13] در تفسیر خود حضرت امیر را داخل در "اَنفسناء" دانسته و کلام فخر رازی[14] نیز به آن اشاره دارد.

ت. کلام فضل بن روزبهان:

«و المراد "بالانفس" ههنا الرجال، کاَنه امر بأن یجمع أولاده و نساءه و رجال أهل بیته، فکان النساء فاطمة، و الأولاد الحسن و الحسین، و الرجال رسول الله و علی»[15].

ث. احتجاج امیر المرمنین علیه السلام در یوم الشوری و اقرار صحابه:

ابن حجر هیتمی در کتاب خود الصواعق المحرقة از دارقطنی روایت نقل کرده است بدین گونه:

«وَأخرج الدَّارَقُطْنِيّ أَن عليا يَوْم الشورى احْتج على أَهلهَا فَقَالَ لَهُم أنْشدكُمْ بِاللَّهِ هَل فِيكُم أحد أقرب إِلَى رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ [و آله] وَسلم فِي الرَّحِم مني وَمن جعله صلى الله عَلَيْهِ [وآله] وَسلم نَفسه وأبناءه أبناءه ونساؤه نِسَاءَهُ غَيْرِي قَالُوا اللَّهُمَّ لَا الحَدِيث»[16].

---

١٢. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ٢/ ٢٣١.

١٣. الكشف و البيان: ٨/ ٣٨٨-٣٨٩.

١٤. مفاتيح الغيب: ٨/ ٨٩-٩٠.

١٥. ابطال نهج الباطل – مطبوع ضمن احقاق الحق: ٣/ ٦٢.

١٦. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة: ٢/ ٤٥٤.

از این روایت مشخص می‌شود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را نَفس رسول الله می‌دانستند. که دهلوی با این انکار در اصل انکار رسول نموده است.

ج. تعابیر پیغمبر اکرم درباره امیرالمؤمنین نسبت به خود:

دیگر تعابیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نسبت خود با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان کرده‌اند مؤید همین مطلب است که مراد از "اَنفسنا" امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است.

"علی منی و أنا من علی"[۱۷].

"علی منی مثل رأسی من بدنی".[۱۸]

"حربک حربی"[۱۹].

در فردوس دیلمی آمده است: "آن حضرت به منزله روح من است"[۲۰].

در جمع الجوامع الکبیر چنین آمده است: "عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ مِنْ غَزْوَةِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، سألت رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ، قَالَ: قلت: إِنِّی لَسْتُ أَسْأَلُكَ عَنِ النِّسَاءِ، قَالَ صلی الله علیه و آله: أَبُوهَا، قُلْتُ: اذاً فَأَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ بَعْدَ أَبِی بَكْرٍ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: حَفْصَةُ، قلْتُ: لَست أَسْأَلُكَ عَنِ النِّسَاءِ، قَالَ صلی الله علیه و آله: أبوهَا، قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله: فَأَيْنَ عَلِيٌّ؟ فَالْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ صلی الله علیه و آله: إِنَّ هَذَا يَسْأَلُنِی عَنِ نَفْسِی"[۲۱].

ح. کلام ابوبکر نقاش و قاضی عبد الجبار معتزلی:

---

۱۷. مسند احمد: ۲۳/ ٤٩ ح۱۷۵۰۵؛ سنن الترمذی: ٦/ ۷۸ ح۳۷۱۲ و....

۱۸. مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب لابن مغازلی: ص۱٤۸، ح۱٤۹ ؛ الصواعق المحرقة: ۲/ ۳٦۲.

۱۹. مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب لابن مغازلی: ص۳۰۵، ح۲۸۵.

۲۰. نزهة المجالس: ۲/ ۱٦٤ به نقل از فردوس الاخبار.

۲۱. جمع الجوامع: ۲۱/ ۷۵۲ ح٤۹۹/ ۱۹.

ابوبکر نقاش در تفسیر خود نوشته است:

«جاءت الأخبار بأن رسول الله أخذ (بيد) الحسن و حمل الحسين على صدره - ويقال هذه بيده الأخرى- وعلي معه وفاطمة من ورائهم، فحصلت هذه الفضيلة للحسن والحسين من بين جميع أبناء أهل البيت لرسول الله وأبناء أمته ، وحصلت هذه الفضيلة لفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من بين بنات أهل بيته وبنات أمته، وحصلت هذه الفضيلة لأميرالمؤمنين من بين أقارب رسول الله (ومن أهل بيته وأمته بأن جعله رسول الله) كنفسه لقوله: «وأنفسنا وأنفسكم.»[22].

و همچنین کلام عبدالجبار معتزلی در مغنی[23] اشاره دارد به آنکه مراد از "أنفسنا" آن حضرت است.

وجه دوم: عدم تطبیق کلمه "اَنفسنا" بر پیغمبر صلی الله علیه و آله:

دهلوی ادعا کرده بود که بین عرب مرسوم بوده است شخصی خودش، خود را دعوت کند.

در جواب علامه می‌فرماید:

اینکه شخصی از خودش دعوت کند به طور حقیقی صحیح نیست، پس به ناچار برای این کار نیاز به قرینه است؛ اما مثال‌هایی که دهلوی گفت مانند "دعوت نفسی" و... مجازی است نه حقیقت، همانطور که اراده کردن حضرت امیر علیه السلام از "اَنفسنا" از باب مجاز است؛ اما این مجاز اولی و دارای رجحان و برتری بر مجاز شما است، زیرا این مجاز مرسوم است که شخصی از باب نهایت اتحاد و نزدیکی بگوید "هو نفسی" یا در فارسی گفته می‌شود "فلانی جان من است و به منزله روح من است" بر خلاف اینکه استعمال "دعوت نفسی" که شخص از خودش دعوت کند، که این امر مرسوم و دارای رجحانی نیست.

---

۲۲. الطرائف: ۱/ ٦١ به نقل از شفاء الصدور (تفسیر ابوبکر نقاش).

۲۳. المغنی المغنی فی ابواب التوحید و العدل: ۸/ ۱٤۲.

در صورتی که مراد از "اَنفسنا" هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم حضرت امیر علیه السلام باشند، دو بار مجاز صورت می‌گیرد که این از فصحات و بلاغت بسیار دور است.

و اگر مراد فقط رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، باز دو مجاز صورت می‌گیرد، یکی مجاز دعوت که بیان شد، و دیگری قرار گرفتن داماد (حضرت امیر) در "ابناء" فرزندان، که اطلاق "اِبن" بر داماد در کلام عرب غیر متعارف است.

- **سؤال از مصداق "أنفسکم" در آیه و جواب از آن**

از دیگر اباطیل دهلوی این بود که از آنجایی که کفار هم در صیغه‌ی «ندع» داخل هستند، اگر مصداق «انفسنا» حضرت امیر باشد، در بین کفار چه کسی مصداق "اَنفسنا" قرار می‌گیرد؟ پس باید حضرت امیر را در مصداق «ابناءنا» دانست و این هیچ مانعی ندارد، زیرا همانگونه که حسن و حسین مجازا فرزند پیامبر هستند نه حقیقتا، حضرت امیر هم مجازا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است.

علامه در پاسخ، سؤال نقضی می‌نمایند:

اولا: شما بگویید مصداق "نساءکم" و "أبناءکم" در بین نصاری چه کسانی هستند؟

ثانیا: داماد و اولاد نجرانی‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌ها را مشخص کنید تا جواب مشخص شود.

- **داخل نبودن حضرت امیر علیه السلام در معنای "أبناءنا"**

اولا: هیچ یک از مفسرین نگفته است که حضرت امیر علیه السلام داخل در "أبناءنا" است، پس این ادعایی بی‌دلیل و بدون جواز است.

ثانیا: در صورتی که حضرت امیر علیه السلام در "أبناءنا" هم باشند باز فضیلت بزرگی برای ایشان است، همانطور که بالاتفاق افضلیت برای حسنین علیهما السلام ثابت و حاصل است.

ثالثا: کلام فخر رازی دلالت می‌کند بر اینکه حضرت امیر علیه السلام در "إبن" نیست و اشاره دارد بر اینکه این اطلاق حقیقی است همانطور که برخی از علمای فریقین چنین قائل گردیده‌اند.

«هَذِهِ الْآيَةُ دَالَّةٌ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَا ابْنَيْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لانه وَعَدَ أَنْ يَدْعُوَ أَبْنَاءَهُ، فَدَعَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَا ابْنَيْهِ، وَمِمَّا يُؤَكِّدُ هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ "وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَسُلَيْمانَ"[٢٤] إِلَى قَوْلِهِ "وَزَكَرِيَّا وَيَحْيى وَعِيسى"[٢٥] وَمَعْلُومٌ أَنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا انْتَسَبَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأُمِّ لَا بِالْأَبِ، فَثَبَتَ أَنَّ ابْنَ الْبِنْتِ قَدْ يُسَمَّى ابْنًا»[٢٦].

- **اراده معانی دیگر از کلمه "نفس" و جواب از آن**

شبهه‌ی دیگر دهلوی چنین بود: کلمه‌ی «نفس» به معنای "قریب" و "هم‌نسب" و "هم‌دین" و "هم‌ملت" می‌آید، کما اینکه در آیات قرآن بیان شده است، و چون حضرت امیر با پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط و اتصال نسبی و قرابتی و دامادی دارند و از یک دین و ملت هستند اطلاق انفس بر وی شده است نه به خاطر اینکه با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی هستند.

علامه در پاسخ می‌فرمایند:

اولا: این معانی برای کلمه‌ی "نفس" شایع و متبادر به ذهن نیست.

ثانیا: بر فرض شیوع و تبادر این معانی، پذیرش آن‌ها جالب و مورد قبول نیست زیرا افراد بسیاری از نزدیکان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وجود داشتند که اهل مذهب و ملت ایشان بودند مانند عقیل و عباس که حضرت باید اینان را نیز با خود می‌آوردند، پس چرا از بین آن همه، فقط امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با خود بردند؟ با توجه به حرف شما این کار حضرت، که فقط امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با خود بردند، عبث و بدون رجحان بوده است.

---

٢٤. الْأَنْعَامِ: ٨٤.

٢٥. الْأَنْعَامِ: ٨٥.

٢٦. تفسير الرازي = مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير: ٨/ ٢٤٨.

ثالثا: اگر این معانی را بپذیریم به نفع ما است زیرا با پذیرش آن‌ها، عدم ایمان و عدم اسلام خلفاء سه گانه ثابت می‌شود، زیرا ثابت می‌شود آن‌ها از مذهب و ملت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند که همراه ایشان برده نشدند و حال آنکه اگر از مذهب و ملت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌بودند باید حضرت آن‌ها را با خود می‌بردند.

رابعا: اگر فقط معنای نزدیکی و هم مذهبی باشد، دیگر این آیه دلالت بر فضیلتی نمی‌کند، در حالی که بیان شد که اتفاق نظر است بر اینکه این آیه دلالت بر فضیلت می‌کند.

- **شبهه صاحب تحفه در تطبیق "أنفسنا" بر امیرالمؤمنین و رد آن**

از دیگر اباطیل دهلوی این شبهه بود که اگر حضرت امیر علیه السلام را با پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام صفات مساوی بدانیم، لازم است که حضرت امیر نیز دارای نبوت و رسالت و تمام ویژگی‌های اختصاصی رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. و اجماعا باطل است که حضرت امیر علیه السلام دارای نبوت و رسالت و شفاعت و... باشد. و اگر در بعضی از صفات حضرت امیر با رسول الله مساوی باشند، با مساوی بودن در بعضی از صفات افضلیت و اولی بالتصرف حاصل نمی‌شود.

این شبهه را علامه چنین پاسخ می‌دهند:

اولا: مساوات در جمیع فضائل است مگر آنچه با دلیل از این جمع خارج گردیده است. هرگاه نتوانیم قائل به اتحاد حقیقی میان دو شخص بشویم، باید به سراغ نزدیکترین مَجاز رفت، و چون با ادله، ثابت گردیده است که رسول الله صلی الله علیه و آله آخرین نبی هستند و برخی امور مثل ازدواج با ۹ همسر و... مختص ایشان است، این موارد از فضائل و صفات استثناء می‌شوند، اما سایر فضائل و صفات در مستثنی منه باقی می‌ماند.

ثانیا: شفاعتی که شما مطرح کردید مختص رسول الله صلی الله علیه و آله است، برای ائمه اثنی عشر نیز ثابت است و روایات اهل تسنن نیز مؤید آن است.

ثالثا: ممکن است مراد، تساوی در صفات نفسانی باشد که آن صفات نفسانی باعث رسیدن به مقام نبوت و دریافت کردن درجه نبوت و... نیست، و این مطلب مشخص است که حصول بعثت و ختم نبوت و... بالفعل از افعال نفسانیه نیست، کما اینکه غزالی گفته است:

«ليست أحكام للأفعال صفات ذاتية وإنما معناها ارتباط خطاب الشارع بها نهيا وأمرا وحثا وزجرا فالمحرم هو المقول فيه لا تفعلوه والواجب هو المقول فيه لا تتركوه وهو كالنبوة ليست صفة ذاتية نفسيه للنبي ولكنها عبارة عن اختصاص شخص بخطاب التبليغ»[۲۷]

- **امامت حضرت امیر علیه السلام در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله**

آخرین شبهه‌ی مطرح شده از جانب دهلوی شبهه امامت حضرت بود که می‌نویسد:

اگر آیه دلیل بر امامت باشد، لازم است که حضرت امیر علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز امام باشند، که این نیز به اتفاق، باطل و مردود است. و اگر گفته شود حضرت امیر در زمان مشخص امام هستند، اولا در آیه دلیلی بر این حرف وجود ندارد. ثانیا این ادعا فایده‌ای ندارد، زیرا اهل تسنن نیز می‌گویند حضرت امیر امام است در وقتی از اوقات، یعنی بعد از خلفاء اهل تسنن.

در پاسخ، علامه می‌فرمایند:

اولا: با توجه به حدیث منزلت، این احتمال وجود دارد که حضرت امیر علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امام بوده باشند.

ثانیا: امامت حضرت از نظر وقت و زمان عام است مگر اینکه دلیلی برای تخصیص خوردن آن وجود داشته باشد.

ثالثا: بر فرض اینکه مراد در بعضی اوقات و ازمنه باشد، در این صورت نیز به نفع اهل تسنن نیست، زیرا اینکه آن‌ها قائل به امامت حضرت به عنوان خلیفه چهارم شدند، به خاطر نص و آیه نیست، و هر

---

[۲۷] المنخول من تعليقات الأصول: ص٦٣.

کسی که قائل است امامت حضرت بر اساس نص است، امامت بدون فاصله برای حضرت قائل است، و جمع کردن بین وجود نص بر امامت و عدم امامت بلافصل، بر خلاف اجماع و خرق اجماع مرکب است.

منابع

قاضی سید نور الله الحسینی المرعشی التستری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، طهران، کتاب فروشی اسلامیه.

ناصر الدین ابو سعید عبد الله بن عمر البیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، بیرزوت، دار احیاء التراث العربی، موسسة التاریخ العربی.

ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی، ١٤٣٦ ه ق، تفسیر الثعلبی، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، جده، دار التفسیر.

جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، ١٤٢٦ ه ق، جمع الجوامع المعروف بالجامع الکبیر، قاهره، دار السعادة.

نور الدین علی بن عبد الله السمهودی، ١٤١٥ ه ق، جواهر العقدین فی فضل الشرفین، بیروت، دار الکتب العلمیه.

جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، ١٤٢٤ ه ق، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قاهره، دار هجر.

ابو عیسی محمد بن عیسی بن سَورة الترمذی، ١٩٩٦ م، سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، دار الغرب الاسلامی.

احمد بن محمد بن علیبن حجر الهیتمی، ١٤١٧ ه ق، الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقة، بیروت، دار الوطن، موسسة الرسالة.

رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس الحسنی الحسینی، ١٤٠٠ه ق، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم، خیام.

علاء الدین علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی الهندی، ١٤٠٥ ه ق، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، موسسة الرسالة.

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی، مسند احمد بن حنبل، موسسة الرسالة، تحقیق: شعیب الأرنؤوط و عادل مرشد.

ابو الحسن القاضی عبد الجبار بن احمد بن عبد الجبار المعتزلی، ١٩٦٢ م، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، قاهره، الدار المصریة.

محمد بن عمر بن الحسن الملقب بفخر الدین الرازی، ١٤٠١ ه ق، مفاتیح الغیب (تفسیر الرازی)، بیروت، دار الفکر.

علی بن محمد بن محمد بن الطیب بن ابی یعلی بن الجلابی، ابو الحسن الواسطی المالکی، المعروف بابن المغازل، ١٤٢٤ ه ق، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، صنعاء، دار الآثار.

شهاب الدین هیتمی شافعی، ٢٠٠٥ ه ق، المنح المکیة فی شرح الهمزیة، دار المنهاج.

ابو حامد محمد بن محمد الغزالی الطوسی، ١٤١٩ ه ق، المنخول من تعلیقات الاصول، بیروت، دار الفکر.

المودة فی القربی، مخطوط، مطبوع در مجله تراثنا، شماره ١١١-١١٢.

عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری، ١٢٨٣ ه ق، نزهة المجالس و منتخب النفائس، مصر، المطبعة الکاستلیة.

فخر الدین محمد بن عمر رازی، ١٤٣٦ ه ق، نهایة العقول فی نهایة الاصول، بیروت، دار الذخائر.